

دکتر جان اسوالت، اشعیا، جلسه ۲۶، اشعیا ۵۴-۵۵

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره ۲۶، اشعیا فصل‌های ۵۴ و ۵۵ است.

خب، از دیدن شما اینجا خوشحالم. ممکن است شما در حال چمن‌زنی بوده باشید و تصمیم گرفته باشید که به جلسه مطالعه کتاب مقدس بیایید. این فوق‌العاده است. من خیلی خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. متشکرم.

بیایید با دعا شروع کنیم. پدر، از تو سپاسگزارم برای این فرصت دیگری که بتوانیم پیرامون کلام تو جمع شویم.

از تک تک شما در این اتاق سپاسگزارم. از شما به خاطر تنوع زیاد در شخصیت‌ها، علایق و از سوی دیگر یکنواختی زیاد در تمایل ما برای شناخت شما از طریق کلامتان سپاسگزارم. و بنابراین دعای ما امشب این است که شما واقعاً خود را به ما نشان دهید.

به ما کمک کن تا در مورد کلمات و نحو، ساختار جملات، پاراگراف‌ها، و تمام این چیزهایی که برای آشکار کردن خودت انتخاب کردی، فکر کنیم. به ما کمک کن تا از میان آنها و فراتر از آنها، به چهره تو بنگریم. به ما کمک کن تا چالشی را که برای ما ایجاد کردی، ببینیم، زیرا ما می‌دانیم که با افرادی که برای آنها نامه می‌نوشتی، تفاوتی نداریم.

گاهی اوقات برای ما آسان است که کمی احساس برتری کنیم، اما در واقع، در اعماق قلبمان، می‌دانیم که این درست نیست. ما آنها هستیم و آنها ما هستند، و دعا می‌کنیم که تو به ما کمک کنی تا چالش‌ها را بشنویم. تسلی را بشنویم، تشویق را بشنویم، بینش را ببینیم، و ما به نام تو از تو تشکر خواهیم کرد. آمین.

«بسیار خوب، ما در حال بررسی آخرین بخش از این زیربخش هستیم که من آن را «فیض، وسیله بندگی نامیده‌ام. در فصل‌های ۴۰ تا ۴۸ دیدیم که چگونه فیض، انگیزه بندگی بود. همانطور که به پایان فصل ۳۹ رسیدیم، تشخیص دادیم که بدون شک ثابت شده است که می‌توان به خدا اعتماد کرد.

اما سوال این است که چه چیزی ما را ترغیب می‌کند که اشتباه حزقیا، یعنی اعتماد یک‌باره، را تکرار نکنیم، نه یک عمر اعتماد، و گفتیم که لطف بی‌قید و شرطی که خدا به قومش، حتی در اسارت، عطا کرد، انگیزه‌ای برای اعتماد به او خواهد بود. اما بعد این سوال را پرسیدیم، اما چگونه؟ چگونه خدا می‌تواند به سادگی گناه آنها را نادیده بگیرد و طوری رفتار کند که انگار هیچ کاری نکرده‌اند و بگوید، شما بندگان برگزیده من هستید؟ و پاسخی که در این بخش می‌بینیم، بنده است. همانطور که در فصل ۴۹، فصل ۵۰ و سپس هفته گذشته، به ویژه در فصل ۵۳ دیدیم، بنده این امکان را فراهم می‌کند که گناه ما بخشیده شود و خدا این لطف رایگان، این لطف ناشایست را به ما عطا کند.

امشب، به نتیجه‌گیری آن بخش، یعنی فصل‌های ۵۴ و ۵۵، می‌پردازیم. فصل ۵۴ با این جمله آغاز می‌شود: ای نازا که نزاییدی، سرود بخوان «با صدای بلند آواز بخوان و فریاد بزن، ای که هرگز درد زایمان» نداشته‌ای.

زیرا فرزندان زن بی کس از فرزندان زن متأهل بیشتر خواهند بود. مکان خیمه خود را وسیع تر کن. پرده‌های مسکن‌هایت گسترده‌تر شوند.

عقب ننشین. طناب‌هایت را درازتر کن. پایه‌هایت را محکم‌تر کن.

و سپس به فصل ۵۵، آیه ۱ می‌رویم. ای هر که تشنه است، به سوی آب‌ها بیایید، ای آنکه پول ندارد. بیایید بخريد و بخوريد. بیایید شراب و شیر را بدون پول، بدون قیمت بخريد.

بنابراین، اولین سوال اینجاست که در فصل‌های ۴۹ تا ۵۲، فصل ۱۲، نُت غالب، تشویق یهوه به باور این بود که او قرار است آنها را نجات دهد. نُت غالب در اینجا و در بقیه فصل‌های ۵۴ و ۵۵ چیست؟ شما نجات یافته‌اید. اکنون آن حس، انتظار اکنون به دعوت تغییر کرده است.

بیایید و در این [مطلب] که مال شماست، شرکت کنید. بنابراین، آنچه می‌بینیم این انتظار در آیات ۴۹ تا و سپس وحی در آیات ۵۲، ۱۳ تا ۵۳، ۱۲، و اکنون دعوت در آیات ۵۴ تا ۵۵ است. بنابراین، این، ۱۲، ۵۲، شعر نسبتاً عجیب که هفته گذشته به آن نگاه کردیم، دقیقاً محور کل این ماجرا است.

(S با حرف بزرگ) چگونه می‌توان انتظار را به دعوت تبدیل کرد؟ و پاسخ این است که به دلیل کاری که بنده انجام داده است. حال، خداوند در این آیات ۵۴، ۱ تا ۱۰ چه وعده‌ای می‌دهد؟ چه استعاره‌ای استفاده شده است و این چه ارتباطی با دیدگاه قبلی صهیون نسبت به خودش دارد؟ ثمربخشی در مقابل بی‌حاصلی. درست است.

اگر به یاد داشته باشید، گفتیم که در چندین جای آن فصل‌های اولیه، او به عنوان بیوه‌ای توصیف شده است که فرزندانش مرده اند. بنابراین، او دیگر امیدی به داشتن فرزند ندارد. حال به این موارد، یک بیوه نازا را نیز اضافه کنید.

مسئله هر چه که باشد، حتی اگر او دوباره ازدواج کند، دیگر نمی‌تواند فرزندی داشته باشد. و خدا می‌گوید، نه، نه. فرزندان زن بی کس بیشتر از فرزندان زن متأهل خواهند بود.

آیه ۳، تو به راست و چپ گسترش خواهی یافت. فرزندان تو ملت‌ها را تصرف خواهند کرد و شهرهای ویران را آباد خواهند ساخت. حال این چه ارتباطی با ترس‌های مردم در تبعید دارد؟ آنها از چه می‌ترسیدند؟ از نابودی.

دقیقاً. آنها به عنوان یک فرهنگ، به عنوان یک ملت، از بین خواهند رفت، به سادگی ناپدید خواهند شد. و به یاد داشته باشید، وعده خدا به ابراهیم چه بود؟ جهان را آباد کنید.

فرزندان بیشتری از ستارگان آسمان خواهی داشت. بنابراین، ما در اینجا با یک وضعیت ظاهراً ناسازگار روبرو هستیم، جایی که خدا این وعده‌های باورنکردنی را می‌دهد و واقعیت‌های وضعیت کاملاً برعکس است. و اشعیا می‌گوید، نه، نه.

شما بچه‌دار خواهید شد و آن بچه‌ها در سراسر جهان پخش خواهند شد. گاهی اوقات با موقعیت‌هایی روبرو می‌شویم که همه چیز غیرممکن به نظر می‌رسد و باید موقعیت‌هایی مانند این را در کتاب مقدس به خاطر بسپاریم که در آنها غیرممکن، ممکن می‌شود. به آیه ۴ نگاه کنید. آیا آنچه را که چندین بار در مورد شرم در عهد عتیق به شما گفته‌ام به خاطر دارید؟ شرم چیست؟ شرم نهایی چیست؟ بله.

بله. نمی‌دانم چطور سوال را بهتر بیان کنم. وقتی چیزی که به آن اعتماد داشته‌ای، شکست می‌خورد، شرمنده می‌شوی.

خب، این یه صندلی فوق‌العاده‌ست. این واضحاً بهترین صندلی‌ایه که تا حالا دیدم. فقط می‌دونم که این صندلی منو ناامید نمی‌کنه و من می‌افتم روش و می‌افتم پایین.

و چه کار می‌کنی؟ می‌خندی. و تمام. دنیا همین است.

بله، تو به خدای خود اعتماد کردی و خدای تو تو را ناامید کرد. تو به خدای خود اعتماد کردی و در تبعید هستی، اینطور نیست؟ خدا در آیه ۴ چه می‌گوید؟ تو شرمنده نخواهی شد. شرم گذشته، جوانی، بیوگی، محروم شدن از ملت و دارایی‌هایت را فراموش خواهی کرد.

و سپس در آیه ۵، پنج اصطلاح برای خدا وجود دارد. آنها چه هستند؟ اولین مورد چیست؟ خالق. خداوند متعال، که به معنای واقعی کلمه پروردگار لشکرهای آسمان است.

شوهرت. چه چیز دیگری؟ نجات‌دهنده‌ات. قدوس اسرائیل.

اون جداست. بله. حالا فکر کردم یه مورد ششم هم اینجا هست.

این خدای تمام زمین است. درست است؟ مثل کتاب مقدس نیکو قدیمی است. من تمام دنیا را در دستانم دارم.

بنابراین، اگر او خالق من است، این برای من چه معنایی دارد؟ او می‌داند من از کجا آمده‌ام. اگر او ارتش پروردگار آسمان‌ها است، این برای من چه معنایی دارد؟ هیچ کس نمی‌تواند او را شکست دهد. و اگر من از آن او هستم، هیچ کس نمی‌تواند من را شکست دهد.

شوهر. محافظ. نزدیکترین پیوند.

این خیلی مهمه وقتی به خدا فکر می‌کنیم. برای خیلی از ما، طرز فکر اصلی‌مون در مورد خدا، اون کسیه که تو بهشت نشسته و بهمون میگه می‌تونستی بهتر از این باشی. تو واقعاً تلاش نمی‌کنی، درسته؟ من کسانی رو می‌شناسم که تو این زمینه خیلی بهتر از تو هستن.

و تو خودت را با یک قاضی به خطر نمی‌اندازی. تا جایی که می‌توانی از او دوری کن و دوام بیاور. او شوهر توست.

بله. لطفاً این کار را نکنید. اما این زبان برای برقراری ارتباط با یک غیرمؤمن، به طور واضح صحبت می‌کند.

تا راهی برای برگرداندن پیدا کنم. بله، دن. بله. منجی در قبال این کسی که اکنون بی‌بضاعت است وظیفه‌ای دارد.

من نزدیکترین خویشاوند شما هستم. من اینجا وظیفه‌ای دارم. بله.

خوبه. اوه، بله. آره.

بله. قدوس اسرائیل. او شایسته پرستش است.

و این چه ارتباطی با این موارد قبلی دارد؟ بسیار خب. ما او را می‌پرستیم چون او اینهاست. او شایسته است.

اینها فقط صفات کوچک یک خدای کوچک نیستند. اینها صفات کسی است که از همه چیز فراتر می‌رود. کسی که خود را به اسرائیل بخشیده است.

تونی چن به تازگی نوشتن بیانیه قطعی در مورد مقدس اسرائیل را به پایان رسانده است. بنابراین، او می‌تواند همه چیز را در مورد آن به شما بگوید، اما من قصد ندارم از تریبون دست بکشم. اما این ایده از آن متعالی که قریب‌الوقوع است.

قریب‌الوقوع نیست. یعنی تقریباً همین الان. قریب‌الوقوع یعنی همین الان.

و اگر یک الهیات منحصر به فرد از کتاب مقدس وجود داشته باشد که به سادگی در هیچ جای دیگری از جهان یافت نمی‌شود، همین است. آن متعالی، آن که مطلقاً غیر از همه چیز است، خود را به عنوان یک شخص به ما بخشیده است. ارسطو می‌توانست متعالی را تصور کند، اما البته، آن متعالی نمی‌تواند یک شخص باشد زیرا یک شخص تحت تأثیر آنچه که به وجود آورده است، قرار می‌گیرد.

و این نمی‌توانست باشد. او دیگر متعالی نمی‌بود. و عهد عتیق می‌گوید، بله، احتمالاً حق با شماست، اما متعالی یک شخص است.

و از بعضی جهات، فکر می‌کنم این خلاصه‌ی کلام است، اینطور نیست؟ اگر همه این چیزها درست باشند، پس او واقعاً خدای تمام زمین است. او آن را آفرید. او آن را نجات داد.

او با آن ازدواج کرده است. بنابراین، واضح است که خدا سعی دارد نکته‌ای را بیان کند. حال به آیات ۷ و ۸ نگاه کنید. و آنها در مورد خشم خدا در مقایسه با عشق و شفقت او چه می‌گویند؟ دقیقاً.

خشم او موقتی است. اما عشق و شفقت او، فکر می‌کنم نکته‌ای را به مل فهمانده‌ام، هیس. این جمله‌ای است که سال‌ها پیش از کسی شنیدم و از آن زمان تا به حال در ذهنم مانده است.

خدا خشمگین می‌شود، اما او عشق است. خدا خشمگین می‌شود، اما او عشق است. عشق ویژگی اساسی شخصیت اوست، تغییرناپذیر و ابدی.

و دقیقاً به همین دلیل که ما را دوست دارد، عصبانی می‌شود. این او را خشمگین می‌کند که کسانی که او عمیقاً دوستشان دارد، می‌توانند زندگی‌شان را تا این حد خراب کنند. اگر او ما را دوست نداشت، مجبور نبود عصبانی شود.

دقیقاً. درست مثل یک پدر یا مادر. اگر برایتان مهم نباشد که کسی چه کار می‌کند، به نوعی زندگی‌اش را خراب می‌کند، اما اگر فرزندان باشد که زندگی‌اش را خراب می‌کند.

پس، برای لحظه‌ای کوتاه، تو را ترک کردم، اما با شفقتی عظیم تو را گرد خواهم آورد. در خشمی سرشار لحظه‌ای روی خود را از تو پوشاندم، اما با خشمی ابدی، بر تو شفقت خواهم کرد، خداوند، نجات‌دهنده‌ی تو، می‌گوید. خشم.

بنابراین، بیایید به مزمور ۳۰، آیه ۵ برگردیم. آیه‌ای که بسیاری از ما آن را حفظ کرده‌ایم و بسیاری دیگر از ما باید آن را حفظ کنیم. خشم او فقط برای یک لحظه است، اما لطف او برای یک عمر. گریه ممکن است شب را در بر بگیرد، اما شادی در صبح فرا می‌رسد.

این خبر خوبیه. این خبر خوبیه. حالا، شفقت

اگر به چندین ترجمه مختلف انگلیسی نگاه کنید، کلمات مختلفی را خواهید یافت که برای ترجمه کلمه عبری استفاده شده‌اند. نسخه کینگ جیمز در ابتدا از ترجمه، لطافت، لطف و شفقت استفاده می‌کرد. همه این کلمات چه چیزی در مورد خدا و احساسات خدا نسبت به ما به ما می‌گویند؟ او عمیقاً اهمیت می‌دهد.

او عمیقاً اهمیت می‌دهد. او وارد احساسات ما می‌شود. او آنچه را که ما احساس می‌کنیم، حس می‌کند.

کلمه عبری هم همینطور است، و من بارها این را به شما گفته‌ام، معنی اصلی در حروف بی‌صدا نهفته است. است. و اسمی که از این گرفته شده کلمه رحم است RHM، در این مورد

و اغلب، در ترجمه تحت‌اللفظی‌تر، به معنای لطافت، نرمی. RHM. این کلمه معمولاً به صورت جمع می‌آید. ترجمه می‌شود.

او با ما مهربان است. با ما مهربان است. بله؟ چه کار دیگری از دست من برمی‌آید؟ بله.

بله. پس به آیه ۱۰ بروید. کوه‌ها ممکن است از جا کنده شوند، تپه‌ها جابجا شوند، اما حسد من از تو جدا نخواهد شد.

خداوند که بر شما شفقت دارد می‌گوید: پیمان صلح من برداشته نخواهد شد. دوباره اینجاست. کلمات و شفقت در این چهار آیه آمده است hesed.

کلمه «حسد» دو بار و کلمه «رحمت» سه بار آمده است. فکر می‌کنم خدا می‌خواهد نکته‌ای را روشن کند. حالا از شما می‌خواهم که به این پیمان صلح نگاهی بیندازید.

و از آنجایی که حتی خواهر روث هم نتوانست این هفته تکالیفش را انجام دهد، فرض می‌کنم بقیه شما هم این کار را نکرده‌اید. پس بیایید به اعداد ۱۲:۲۵ نگاهی بیندازیم. فینیاس، وقتی یک مرد عبرانی، زنی از اهالی مدیان را که پرستشگر بعل فغور بود، مستقیماً به اردوگاه آورد تا با او رابطه جنسی داشته باشد، هر دو را با نیزه به زمین زد. این یک اقدام بسیار جدی است.

و خدا پاسخ می‌دهد و در آیه ۱۲ می‌گوید، اینک، من عهد شالوم خود را به او می‌دهم. باز هم، این خطرناک است. ممکن است مجبور شوم گواهی‌نامه رانندگی تجاری‌ام را بگیرم.

در مورد این کلمه که اغلب به عنوان صلح ترجمه می‌شود، به شما چه گفته‌ام؟ کلمه عبری پشت آن چیست؟ رفاه؟ بله، کلمه عبری چیست؟ کسی یادش هست؟ شالوم. بله، بله. بنابراین دوباره، ما فقط در مورد عدم وجود درگیری صحبت نمی‌کنیم، ما در مورد یکپارچگی صحبت می‌کنیم.

پس، به آن پایبند باشید. من به فینیاس، که کاملاً مطیع من بوده است، پیشنهاد پیمان صلح می‌دهم. حالا بیایید به حزقیال ۳۴:۲۵ برویم. اشعیا، ارمیا، حزقیال

اگر فراموش کرده‌اید، حزقیال اکنون پس از سقوط اورشلیم وعده می‌دهد که آنها دوباره به خانه بازخواهند گشت. و بنابراین، در ۳۴:۲۵، با آیه ۲۴ شروع کنید.

من، خداوند، خدای ایشان خواهم بود. بندهام داوود در میان ایشان فرمانروا خواهد بود. من خداوند هستم.

من گفته‌ام. من با آنها پیمان صلح خواهم بست و حیوانات وحشی را از زمین بیرون خواهم راند تا بتوانند در بیابان با امنیت ساکن شوند و در جنگل‌ها بخوابند. اکنون حزقیال ۳۷:۲۶. بنده من، بیایید از ۲۴ شروع کنیم.

بنده من داوود پادشاه آنها خواهد بود و همه آنها یک شبان خواهند داشت. آنها طبق قوانین من رفتار خواهند کرد و از فرایض من پیروی خواهند کرد. آنها در سرزمینی که به بندهام یعقوب دادم، جایی که پدرانان در آن زندگی می‌کردند، ساکن خواهند شد.

ایشان و فرزندان‌شان و نوادگان فرزندان‌شان تا ابد در آنجا ساکن خواهند بود. و بنده من، داوود، تا ابد رئیس ایشان خواهد بود. من با ایشان عهد صلح خواهم بست و این عهدی جاودانی با ایشان خواهد بود.

بسیار خوب. حالا، برویم سراغ عهد جدید. رومیان فصل ۵، آیه ۱. بنابراین، چون به ایمان عادل شمرده شده‌ایم، به واسطه خداوندان عیسی مسیح، با خدا صلح داریم.

و سپس به آیه ۱۰ می‌رسیم. زیرا اگر هنگامی که دشمن بودیم، به واسطه مرگ پسرش با خدا آشتی داده شدیم، چقدر بیشتر اکنون که آشتی کرده‌ایم، به واسطه حیات او نجات خواهیم یافت. پس، وقتی خدا عهد صلح را به ما تقدیم می‌کند، چه چیزی را تقدیم می‌کند؟ شگفت‌انگیز است.

آشتی و شالوم کامل و تمام‌عیار. بله، بله. این فقط یک آتش‌بس موقت نیست.

این آشتی است. این با خدای ما همراه می‌شود. خدای من، خدای من.

چه وعده‌ای. بسیار خوب، ما قبلاً در مورد سوال ۶ صحبت کرده‌ایم. بیایید به سوالات ۵۴، ۱۱ تا ۱۷ برویم. به نظر شما نکته‌ی سنگ‌های قیمتی، این توصیف در ۱۱ و ۱۲ چیست؟ ای رنج‌دیده، ای طوفان‌زده و بی‌آرامش، بنگر، من سنگ‌های تو را در آنتیموان قرار خواهم داد و پایه‌های تو را با یاقوت کبود خواهم گذاشت.

مناره‌های را از عقیق، دروازه‌های را از یاقوت سرخ، و تمام دیوارت را از سنگ‌های قیمتی خواهم ساخت. فایده‌ی این چیست؟ خب، روی سینه‌بندی که کاهن پوشیده بود ۱۲ جواهر قیمتی بود و همچنین روی شانه‌ها، این جواهرات. بسیار خب، بسیار خب.

اهمیت این چیست؟ چرا آنها را به عنوان جواهر توصیف کنیم؟ زیبایی؟ ارزش؟ استقامت؟ این نماد دوازده عصر اسرائیل بود و واقعاً معبد اینجا مرکز مکان بزرگ مسیحایی خواهد بود. اوه، اوه. از همیشه بهتر خواهد بود.

بهتر از همیشه. بله، بله. مطمئناً این راهی است برای بیان اینکه چقدر برایشان ارزشمند است.

چقدر این شهر پایدار است و توجه دارید که ما به آنجا نخواهیم رفت، اما اشاراتی که در مکاشفه به شما دادم، همان چیزی است که شهری را توصیف می‌کند که از آسمان نازل می‌شود و واضح است که یوحنا

مکاشفه‌گر، اشعیا را خوانده است. همان تصویری که نشان می‌دهد ما چقدر برای خدا ارزشمند هستیم. چقدر برای او گران بوده‌ایم و او چقدر برای ما ارزش قائل است.

و سپس در آیات ۱۳ و ۱۴ او از این نوع استعاره به «من واقعاً در مورد همان چیز فکر می‌کنم اما با عبارات متفاوت» تغییر جهت می‌دهد. او در آیات ۱۳ و ۱۴ چه می‌گوید؟ هیچ‌کس قرار نیست به آنها آسیبی برساند. به‌ویژه در آیه ۱۴، ویژگی ارزشمند مردم چه خواهد بود؟ استقرار در پارسایی.

مانند الماسی که در محیطی زیبا قرار گرفته باشد، در پارسایی استوار خواهی شد. البته این تمام کشمکش است که اصلاحات بر سر این سوال داشت. و از بسیاری جهات، ما هنوز هم امروز در الهیات انجیلی در ایالات متحده با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم.

ما دوباره در مورد آن در بخش پایانی کتاب صحبت خواهیم کرد. و لوتر گفت من نمی‌توانم. جان و سلی گفت من نمی‌توانم.

من تا جایی که می‌توانم تلاش می‌کنم. هر کاری که می‌دانم را انجام می‌دهم و در نهایت، باید بگویم نه شکست خورده‌ام.

بنابراین برای لوتر، کشف بزرگی بود وقتی که نویسندگان عهد جدید، به ویژه پولس، را یافت که می‌گفتند شما می‌توانید از طریق مسیح عادل شمرده شوید. چه حقیقت گرانبهایی برای لوتر. او، خدا را شکر

می‌توانم از این مبارزه برای تبدیل شدن به چیزی که نمی‌توانم باشم، دست بکشم. فقط می‌توانم بدانم که در مسیح، در عدالت استوار هستم. این در مورد و سلی هم صادق بود.

اما و سلی چیزی را فهمید که لوتر از آن غافل بود. و آن این است که من نه تنها می‌توانم از طریق مسیح عادل شمرده شوم، بلکه از طریق مسیح قادر به عادل بودن هستم. به معنای واقعی کلمه، به معنای واقعی کرد. کلمه، جان و سلی بود که اصلاحات را تکمیل کرد.

و متأسفانه امروزه تا حد بسیار بسیار زیادی در مسیحیت انجیلی آمریکای شمالی، این نکته حیاتی دوم را از دست داده‌ایم. بنابراین، من از طریق مسیح عادل شمرده می‌شوم، بنابراین نمی‌توانید از من انتظاری داشته باشید. البته، من در مورد مالیات بر درآمد دروغ خواهیم گفت.

البته، من به همسر خیانت خواهم کرد. منظورم این است که من فقط یک انسان هستم. و خدا را شکر که از طریق مسیح عادل شمرده می‌شوم.

و جورج بارنا می‌گوید هیچ تفاوتی، هیچ تفاوت قابل اندازه‌گیری بین سبک زندگی گمشدگان و سبک زندگی دوباره متولدین وجود ندارد. و من می‌گویم این چیز وحشتناکی است. آیا پارسایی به معنای درستکاری در قبال خدا نیز نیست؟ بنابراین، کل این ایده که فقط در یک رابطه زنده است که این پارسایی می‌تواند وجود داشته باشد، اصلاً درستکاری است.

بله، فکر می‌کنم درست است. اگرچه مسئله‌ی قضاوت به اندازه‌ی تصویر غالب است، اما قاضی اعلام می‌کند که شما جایگاه درستی دارید. او به سادگی این را اعلام می‌کند.

و همین. اما به نظرم اگر او شوهر باشد، اگر ناجی باشد، اگر سازنده باشد، اگر همه این چیزهای دیگر باشد. کاملاً حق با شماست. بدون یک رابطه درست، جایگاه درست غیرممکن است.

و یک رابطه‌ی درست، زنده است. اما آن خط بزرگ و عظیم در پارسایی، تو را استوار خواهد کرد. الماس در قلاب قرار گرفته است.

این ماییم. خیلی خب، باید ادامه بدیم. ببینیم چی میشه

.بله، داریم. باشه. حالا این موضوع اینجا توی ترجمه‌ها یه کم پررنگ‌تر می‌شه.

اگر به آیه ۱۷ نگاه کنید، هیچ سلاحی که علیه شما ساخته شده باشد، کارساز نخواهد بود. شما هر زبانی را که علیه شما در داوری برخیزد، باطل خواهید کرد. این میراث بندگان خداوند است.

حالا، ترجمه‌های شما در مورد این جمله آخر چه می‌گویند؟ تبرئه آنها از جانب من. آیا کسی چیز متفاوتی دارد؟ و عدالت آنها از جانب من است. کلمه اصلی عدالت است.

حالا چیزی که اینجا اتفاق می‌افتد این است که در خیلی از جاها در طول فصل‌های ۴۹ تا ۵۵، ببخشید، در طول فصل‌های ۴۰ تا ۵۵، عدالتی که در موردش صحبت می‌شود، عدالت خداست و عدالت اوست که آنها را نجات می‌دهد. خدا کار درست را برای آنها انجام خواهد داد و آن نجات دادن آنهاست. فرستادن آنها به اسارت برای او درست بود.

اما برای این خدا، درست نیست که آنها را آنجا رها کند. این خدا نجات‌دهنده است. و همینطور بارها و بارها در این بخش.

بنابراین، اگر به آن آیه نگاه کنید، این میراث بندگان خداوند و پارسایی آنهاست، این رهایی آنهاست که از من سرچشمه می‌گیرد. اما وقتی می‌گویید «احقاق حق»، آن ویژگی کاملی را که خداوند برای ما به درستی انجام می‌دهد و از ما انتظار دارد که در عوض به درستی زندگی کنیم، از دست می‌دهید. اما وقتی آن را صرفاً به عنوان «احقاق حق» ترجمه می‌کنید، آن طعم کامل را از دست می‌دهید.

این میراث بندگان خداوند و پارسایی آنهاست از من. و منظور من این است که این کلام دو وجهی است. پارسایی که خدا به آنها می‌دهد چیست؟ این رهایی است.

اما پارسایی که خدا به آنها می‌دهد، شیوه‌ی جدیدی از زندگی نیز هست. و وقتی آن را فقط به عنوان تبرئه ترجمه می‌کنید، این جنبه‌ی آن را از دست می‌دهید. خدا قرار است از من تبرئه کند.

خدای من، عالیه. حالا می‌تونم حسابی زندگی کنم و این به اون فرصتی می‌ده که چند وقت دیگه از من تبرئه بشه. آره، آره.

پیروزی خیلی خوبه، حداقل از این جهت که راه پیروزی رهایی از دشمن و پیروزی شیوه‌ی جدید زندگی رو باز می‌ذاره. آره. چه نسخه‌ای ازش داری؟ باشه.

.خیلی خب، عالیه. خیلی خب، بریم ادامه بدیم. فصل ۵۵.

خدا آنها را دعوت می‌کند که بیایند و رایگان دریافت کنند؟ رستگاری، بله. اما اول بیایید دقیق‌تر باشیم. رزق. و روزی.

شراب، شیر، نان. با دقت به من گوش دهید و از آنچه خوب است بخورید. از غذاهای غنی لذت ببرید.

حالا دوباره، این افراد در بردگی بوده‌اند. تقریباً بدون شک آنها در فقر بوده‌اند. و بنابراین، خدا آنها را دعوت می‌کند تا بیایند و ثروتمند شوند.

البته تصادفی نیست که عیسی در شام آخر از شراب و نان استفاده کرد. این دو ماده اولیه برای زندگی هستند. در شرایطی که بیشتر آب آلوده بود، شراب در درجه اول به عنوان یک ماده مست کننده نوشیده نمی‌شد.

آن را صرفاً به عنوان مایع حیات نوشیده‌اند. بنابراین، او می‌گوید، من اصول اولیه زندگی را به شما ارائه می‌دهم. به همین دلیل است که ارتباط با کواکولا و دونات جواب نمی‌دهد.

حالا این اصول اولیه برای بعضی افراد است، اما نه به طور کلی. نکته این است که اصول اولیه همین است. و این چیزی است که او ارائه می‌دهد.

حالا او می‌گوید، این بار دیگر در آیه ۳ به این عهد ابدی اشاره می‌کند. اگر با دقت گوش داده باشید، آن را در حزقیال متوجه شده‌اید. و او این عهد را با عهد با داوود مقایسه می‌کند. باز هم، اگر با دقت به حزقیال گوش داده باشید، آن نکته را در آنجا شنیده‌اید.

عهد با داوود چقدر طول می‌کشد؟ برای همیشه، ابدی. و به همین ترتیب، او به آنها عهدی جاودانه ارائه می‌دهد. و زبان آن، عبری در انتهای آیه ۳، ترجمه بسیار دشواری دارد.

چون اینها حکمت‌های داوود و حکمت‌های جاودانه هستند. همان نوع حکمتی که به داوود نشان دادم. یک حکمت جاودانه را به شما نشان خواهم داد.

خب، دوباره این موضوع مطرح می‌شود. خشم من موقتی است. ترس من همیشگی است.

من همینم. جان دقیقاً درست متوجه شده بود. و وقتی نامه‌اش را می‌نوشت، ایده‌ی جدیدی به ذهنش خطور نکرده بود.

او دارد آنچه عهد عتیق به ما می‌آموزد را درک می‌کند. حالا وظیفه داوود در آیه ۴ چه بود؟ یک شاهد و یک رهبر. حالا او می‌گوید، من همان عهدی را که به داوود دادم، به شما هم خواهم داد.

این برای قوم خدا چه معنایی دارد؟ ما قبلاً در مورد شاهدان صحبت کرده‌ایم. آنها برای انجام چه کاری و به عنوان شاهدان او فراخوانده شده بودند؟ کاملاً متفاوت از همه اطرافیان‌شان. زندگی آنها باید گواهی بر این باشد که او تنها خداست.

راه دیگری وجود ندارد. خلاصه کلام این است که بله. بله.

و آنها آنگاه رهبر خواهند بود. و آیه ۵ به ما می‌گوید که چگونه رهبری کنیم؟ رهبری چه چیزی؟ رهبری ملت‌هایی که نمی‌شناسی. ملتی که تو را نشناخته است، به سوی تو خواهد دوید.

چرا؟ به خاطر قدرت جذب. یهوه، خدای تو، قدوس اسرائیل، و او چه کرده است؟ او به تو چه چیزی عطا کرده است؟ جلال. شکوه.

باز هم، امیدوارم چیزی به شما آموخته باشم. جلال در عهد عتیق به معنای استحکام است. این بسیار مهم است.

این واقعیت است. این غروب زودگذر و گذرا نیست. شما به شکوه خدا برخورد می‌کنید، به یک دیوار آجری برخورد می‌کنید.

مردم نمی‌توانستند وارد خیمه شوند زیرا جلال خداوند آن را پر کرده بود. و خدا می‌گوید که می‌خواهم جلال خود را با شما به اشتراک بگذارم. عیسی، در دعای کاهن اعظم خود، می‌گوید: پدر، من جلالی را که من و تو پیش از بنیان جهان داشتیم، با آنها به اشتراک گذاشته‌ام.

خدا می‌خواهد با ما چه کار کند؟ او می‌خواهد ما را واقعی کند. ملت‌ها؟ بله، فکر می‌کنم کلی‌تر است. فکر می‌کنم ایده‌ی یک ملت است که نماینده‌ی همه آنهاست.

و اگر به فصل ۲، آیات ۱ تا ۵ برگردید، به یاد داشته باشید که این دقیقاً همان چیزی است که در آنجا پیشگویی شده بود. بیایید برگردیم و به آن نگاه کنیم. آیه ۲. در روزهای آخر، کوه خانه خداوند به عنوان بلندترین کوه‌ها ثابت خواهد شد، بر فراز تپه‌ها برافراشته خواهد شد و همه ملت‌ها به سوی آن سرازیر خواهند شد.

قوم‌های بسیاری خواهند آمد و خواهند گفت: «بیایید به کوه خداوند، به خانه خدای یعقوب برویم تا راه‌های خود را به ما بیاموزد و ما در راه‌های او گام برداریم.» زیرا تورات از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد. اینک اینجاست.

و واقعیت شما مردم را به سمت شما جذب خواهد کرد. به همین دلیل است که از بسیاری جهات، بزرگترین تراژدی مسیحیت زمانی است که یاد می‌گیریم چگونه بازیگر نقش اول باشیم. نمی‌توانم تصویر اتفاقات اخیر روی صحنه و افرادی که در صف تماشاگران ایستاده بودند را از ذهنم بیرون کنم.

آره. آره. خیلی وقت‌ها، ما یاد می‌گیریم که چطور نقش بازی کنیم چون این کار آسان‌تر و ارزان‌تر از زندگی کردن در واقعیت است.

چهل سال است که به طلاب حوزه‌های علمیه می‌گویم، حوزه علمیه می‌تواند خطرناک‌ترین تجربه زندگی شما. برای روح‌تان باشد، زیرا در آن یاد می‌گیرید که چگونه روحانی به نظر برسید بدون اینکه واقعاً روحانی باشید. یاد می‌گیرید که چگونه دعا کنید. یاد می‌گیرید که چگونه موعظه کنید.

شما یاد می‌گیرید که چگونه این کارها را انجام دهید، و همه اینها سطحی است. شما یاد می‌گیرید که چگونه در مورد خدا صحبت کنید، و دیگر با او صحبت نمی‌کنید. حالا، آیا من مخالف حوزه علمیه هستم؟ نه.

چهل ساله که این موضوع مایه دردسر منه. اما می‌تونه کشنده باشه، و در زندگی مسیحی هم همین‌طور. ما یاد می‌گیریم که چطور قیافه درست رو نشون بدیم.

حالا، بعضی وقت‌ها مردم می‌گویند، خب، من نمی‌خواهم از تو مقدس‌تر باشم. من واقعاً از تو نامقدس‌ترم. این هم واقعیت نیست.

اما من و شما برای دانستن واقعیت جلال او که زندگی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد، چه بهایی باید بپردازیم؟
خب، فکر می‌کنم در ادامه به اینجا می‌رسیم. «آیه ششم». تا زمانی که او را می‌توان یافت «و» تا زمانی که
نزدیک است «به چه معناست؟ شما باید قدمی به سوی او بردارید.

دیگه چی؟ درسته. یه لحظه هست که میشه پیداش کرد. یه لحظه هست که نزدیکه.

از دستش ندید. از دستش ندید. من اصلاً نمی‌دانم که این داستان واقعی است یا نه، اما داستان از این قرار
است که وقتی آرون بر دانشجوی کالج فیلیپس اندوور بود، به آنجا دبیرستان می‌گفتند، آکادمی، آنها یک
دوره احیا داشتند.

او ۱۷ سال داشت. و این حرکتی از روح در سراسر مدرسه بود. و خدا او را محکوم می‌کرد.

و او گفت، خدایا، اگر رهایم کنی، دیگر هرگز سمت را صدا نمی‌زنم. و همانطور که داستان می‌گوید، او
دیگر هرگز ذره‌ای احساس محکومیت در زندگی‌اش نکرد. نمی‌دانم این داستان حقیقت دارد یا نه، اما به نظر
درست می‌آید.

لحظاتی هست که خدا خیلی نزدیک است. و در آن لحظات، نباید آنها را از دست بدهیم. بله؟ آیا ممکن
است خدا همیشه نزدیک باشد، اما ما از آن آگاه نباشیم؟ بله، فکر می‌کنم درست است.

فکر می‌کنم درست است. من اغلب، دوباره، دانش‌آموزان، دیگر نه خیلی زیاد، اما قبلاً دانش‌آموزان واقعاً
حساس بودند. و آنها می‌آمدند و می‌گفتند، متأسفم که مرتکب گناه نابخشودنی شده‌ام.

و من می‌گویم، اگر می‌ترسید که این کار را کرده باشید، نکرده‌اید. زیرا گناه نابخشودنی زمانی است که گیرنده
خود را می‌شکنیم و دیگر نمی‌توانیم فیض خدا را بشنویم. همین الان، در این اتاق، موسیقی وجود دارد
صحبت می‌شود، انواع و اقسام چیزها وجود دارد، اما ما نمی‌توانیم آن را بشنویم.

چرا؟ چون ما در سرمان گیرنده رادیویی نداریم. اگر داشتیم، دیوانه می‌شدیم و سعی می‌کردیم همه چیز را حل
کنیم. اما این اتفاقی است که می‌افتد.

همانطور که در عبرانیان آمده است، اگر شما برای مسیح بسیار مشتاق بوده‌اید، و روزی فرا می‌رسد که
می‌گویید، آه، همه اینها مزخرف بود، هیچ اهمیتی ندارد. شما او را دوباره مصلوب کرده‌اید، و در واقع، گیرنده
خود را خرد کرده‌اید. دیگر نمی‌توانید آن را بشنوید.

بله، من در سال ۱۹۷۱ در چروکی، آیووا، در موسسه روانی چروکی بودم، سمیناری برای کشیشان که با آنها
ملاقات کردم و در کالج نورث پارک در شیکاگو درس خوانده بودند. این یک کالج عهد انجیلی است. و او به
من می‌گفت، می‌دانید، سال ۱۹۵۱، روح از آزربری بیرون آمد و مدرسه را اداره کرد.

و به پارک شمالی رسید. و او گفت که انگار می‌توانستی روح‌القدس را ببینی که از خوابگاه‌ها عبور می‌کند
می‌دانید. تقریباً قابل مشاهده بود.

و او به در خانه‌ی، حدس بزنید چه کسی، آمد؟ پدرش یک کشیش بود. هیو هکر، می‌دانید، سردبیر
Playbook. و او کاملاً آن را رد کرد، و، می‌دانید، رویش را برگرداند.

و او آن شانس را خیلی وقت پیش در سال ۱۹۵۱ داشت. منظورم این است که، می‌دانید، این واقعاً باعث می‌شود که شما لحظه‌ای درنگ کنید و فکر کنید. مطمئناً همینطور است.

حالا، او می‌گوید، افکار من افکار تو نیست، و راه‌های تو راه‌های من نیست. این یعنی چه؟ تو محدود هستی. بسیار خوب، ما انسان‌های محدودی هستیم، بنابراین افکار ما محدود است و افکار او نامحدود.

دیگه چی؟ بله. حتی شریف‌ترین افکار ما هم به گرد پای او نمی‌رسند. من از حرف سی. اس. لوتیس خوشم میاد.

او می‌گوید وقتی بالاخره عشق را ملاقات کنیم، خواهیم فهمید که مفاهیم و کلمات ما چقدر برای عشق ناکافی هستند. بله، ما نمی‌توانیم هسِد کنیم. ما نمی‌توانیم هسِد کنیم.

حداقل خیلی خوب نیست. اگرچه، باید کمی عقب‌تر بروم. عیسی در متی ۵ می‌گوید، شما باید کامل باشید همانطور که خدا کامل است.

و او به وضوح در آنجا درباره عشق صحبت می‌کند. بگذارید لحظه‌ای از بحث اصلی منحرف شوم. صبر کنید.

او می‌گوید، اگر کسانی را که شما را دوست دارند دوست بدارید، چه تفاوتی با یک باجگیر دارید؟ اگر کسانی را که اول شما را دوست دارند دوست بدارید، چه تفاوتی با هر کسی در دنیا دارید؟ اما خدا، عشق او به خودی خود کامل است. او برای شروع به عشق ما نیازی ندارد و برای ادامه آن به عشق ما نیازی ندارد. و سپس می‌گوید، شما باید کامل باشید، همانطور که پدر آسمانی شما کامل است.

دیدن آن زمینه واقعاً به من کمک کرد. هیچ راهی وجود ندارد که ما بتوانیم کاملاً مانند خدا کامل باشیم. اما به نظر می‌رسد عیسی می‌گوید که من و تو می‌توانیم عشق یکسانی داشته باشیم.

نه همان کیفیت، نه همان قدرت، اما می‌توانیم همان نوع عشقی را داشته باشیم که روح القدس به ما می‌دهد. اینکه می‌توانیم افرادی را دوست داشته باشیم که ما را دوست ندارند. و می‌توانیم به دوست داشتن افرادی که ما را دوست ندارند ادامه دهیم.

تا اون حد، آره، فکر می‌کنم می‌تونیم هسِد رو انجام بدیم. اما نه قطعاً با اون کمیتی که خدا انجام می‌ده. باشه.

به نظر من راه رستگاری خدا فیض است. راه رستگاری ما کسب درآمد است. من تمام عمرم متدیست بوده‌ام.

نسل پنجم متدیست‌ها. قبلاً منونایت بودند، اما راه درست را دیدند. باید بگویم، بیشتر متدیست‌هایی که من می‌شناسم، سعی می‌کنند راه خود را به بهشت پیدا کنند.

آنها سعی می‌کنند برای خدا به اندازه کافی خوب باشند. آنها آدم‌های خوبی هستند. آنها واقعاً آدم‌های خوبی هستند.

اما ایده این است که هیچ کاری نمی‌توانم برای جلب رضایت خدا انجام دهم. تنها کاری که می‌توانم انجام دهم این است که آنچه را که بنده به من ارائه می‌دهد، بپذیرم. بیا، بدن شکسته و خونین مرا بردار و آن را به عنوان قربانی گناه به جای خودت به پدر تقدیم کن.

من به هیچ قربانی گناهی نیاز ندارم. من به هیچ سطل خونی برای الهیات نیاز ندارم. من مرد خوبی هستم.

من همیشه مرد خوبی بوده‌ام. به همسر خیانت نکن. قبض‌هایم را پرداخت کن.

هرگز کسی را نکشته‌ام. این حرف‌ها در مورد قربانی گناه چیست؟ من به آن نیازی ندارم. راه‌های من راه‌های شما نیست.

افکار من افکار شما نیستند. بلکه همانطور که باران و برف از آسمان می‌بارند و به آنجا باز نمی‌گردند، بلکه زمین را سیراب می‌کنند و آن را بارور و سبز می‌کنند و به کشاورز بذر و به خورنده نان می‌دهند، کلام من نیز که از دهانم بیرون می‌آید، بی‌ثمر نزد من باز نخواهد گشت.

هدف مرا به انجام خواهد رساند و در کاری که برایش فرستاده‌ام موفق خواهد شد. یکی دو نفر از شما چند هفته پیش نقد طولانی و مفصلی از کتاب من شنیدید. کتابی عالی به نام «شکست‌ناپذیر».

دفعه‌ی پیش یک ساعت و نیم طول کشید تا از پشش بریایم. این بار در یک دقیقه و نیم انجامش می‌دهم. لویی زامپیرینی، یک دونده، یک دونده‌ی المپیک در سال ۱۹۳۶.

در جنگ، بر فراز اقیانوس آرام سرنگون شد. ۴۷ روز را با یک نفر دیگر گذراندم. آنها سه نفر بودند.

سومی بالاخره مرد. بعد بالاخره دستگیر شدند و به یک اردوگاه اسرای روسی-ژاپنی برده شدند. به طرز وحشتناکی، به طرز وحشتناکی مورد بدرفتاری قرار گرفتند.

یک مرد خاص او را انتخاب کرد چون همه می‌دانستند او کیست. ژاپنی‌ها از طرفداران پروپاقرص دو و میدانی بودند، بنابراین این مرد را می‌شناختند. این گارد مصمم بود که او را بشکند، اما نتوانست.

او بالاخره در پایان جنگ آزاد شد، برگشت، و حسابی داغون شده بود. کاملاً داغون. خاطرات گذشته کابوس‌ها.

یک شب از خواب پرید و دید همسرش روی زمین افتاده و سعی دارد او را خفه کند، چون فکر می‌کرد او همان نگهبان است، و در سال ۱۹۴۹ به یک جلسه چادری در لس‌آنجلس رفت. یک پسر قذبلند و درشت اندام اهل کارولینای شمالی داشت موعظه می‌کرد. مردی به نام گراهام.

و لویی زامپیرینی قلبش را به خداوند سپرد و دگرگون شد. کلام من به هدفی که برای آن فرستاده‌ام، خواهد رسید. خدا را شکر، خدا را شکر.

با شادی بیرون خواهی رفت و با صلح هدایت خواهی شد. کوه‌ها و تپه‌ها پیش روی تو سرود شادی سر خواهند داد. تمام درختان صحرا دست خواهند زد.

به جای آن، خار از سرو خواهد رویید و به جای آن، آس از خار خواهد رویید و نامی برای خداوند خواهد ساخت، آیتی جاودان که هرگز منقطع نخواهد شد.

من اینجا سوال را می‌پرسم، و چون وقت ما گذشته است، به آن پاسخ می‌دهم. چه چیزی در نجات ما وجود دارد که نام خداوند را جاودانه می‌کند، نشانه‌ای جاودان؟ بله، ما گواه این هستیم که او خداست. زندگی‌های نجات‌یافته ما نشانه‌ای است که او خداست.

وای، خدا حاضر است آبروی ابدی‌اش را به امثال ما آویزان کند. صحبت از جسارت شد، این جسارت است. اما او این کار را می‌کند، او این کار را می‌کند.

این نامی برای خداوند خواهد ساخت، نشانه‌ای جاودان که هرگز از بین نخواهد رفت. آمین.

بیا بید دعا کنیم. اوه، شکرت، خداوند، که پسر یگانه‌ات را فرستادی، و از طریق او ما رستگار شویم. رستگار شده از خودمان، رستگار شده از گناهانمان، رستگار شده از ریاکاریمان، رستگار شده، ای خدا، تا در جلال تو در این جهان شریک باشیم. اوه، ما را ببخش وقتی که کوتاهی می‌کنیم، اما تو را شکر می‌کنم برای هر کاری که در ما انجام می‌دهی تا نشان دهی که واقعاً چه کسی هستی.

تو را ستایش می‌کنم، به نام تو، آمین. آمین.